

غریزه و فطرت

رفتارهای آدمی از ابتدای تولد، تحت سیطره دو دسته از نیروهاست:
غرایز؛ فطرت.

غریزه:

مجموعه نیروهایی که در یک موجود زنده او را حفظ می‌کند، غریزه خوانده می‌شود. تشنگی، گرسنگی، رفع گرما و سرما، میل جنسی، فرار از خطر، حفظ امنیت،... اینها همه تدابیری است که خالق جهان در بدن موجود زنده - و انسان نیز - قرار داده است تا او بتواند خود را زنده نگهدارد.

اما یک فرد زنده، عاقبت بعد از مدتی به پیری می‌رسد و مرگ او را می‌گیرد. نظام خلقت برای آنکه چرخه حیات ادامه داشته باشد با تولید مثل، ادامه نسل را حفظ کرده و با مرگ فرد، ادامه حیات نوع را تضمین می‌کند.

البته واقعیت فرد و جمع و نوع را ما در مورد دیگر جانداران خیلی روشن و واضح درمی‌یابیم ولی در مورد خودمان با ترسی که بطور غریزی از مرگ داریم، حد و حدود فرد و جمع و مرز بین خود و نوع و نسلمان را درست ارزیابی نمی‌کنیم.

یک سلول، همه خصوصیات یک موجود زنده را دارد. تغذیه، تنفس، حفظ خود از خطرات و جلب منافع. و در موقع مناسب تکثیر هم می‌کند تا به هر حال با مرگ سلول، نوع آن ادامه یابد. جالبست که در یک موجود پرسلولی هم، نقش سلول دقیقاً همان است. یعنی همه غرایز و فعالیت‌های حیاتی را دارد و یک روز هم از بین می‌رود. اما همه سلولها با هم، یک موجود زنده را می‌سازند که بچشم ما این موجود، یک فرد می‌آید. این فرد پرسلولی هم -موش، گربه، اسب، فیل،...- بشکل فردی خود را حفظ می‌کند و در موقع مناسب با توالد و تناسل ادامه نوع را تضمین می‌کند.

هر مورچه یا مورخانه و زنبور عسل، یک جزء کوچکی از مجموعه یک لانه مورچه و مورخانه و یا کندوی عسل است که اگر تنها بماند از بین می‌رود و تا وقتی با مجموعه است بوظائف خود عمل می‌کند تا جمع زنده بماند.

طبعاً انسان هم همینگونه است. هر فرد انسانی یک فرد است که بطور تنها و منفرد بسختی می‌تواند باقی‌بماند ولی بعنوان فردی از یک جامعه، کمک می‌کند - بطور طبیعی - که نوع انسان بحیاتش ادامه دهد. حتی جوامع بشری هم اجزاء نوع انسان هستند. در واقع نوع انسان، یک موجود واحد است که هزاران سال عمر دارد و در سراسر زمین جا گرفته است و حیات و زندگی او استمرار دارد.

از این بالاتر، موجود واحد زنده است که شامل قسمتهای مختلف، از جانوران متعدّد و گیاهان گوناگون است و صدها میلیون سال عمر دارد و تمامی کره ارض را مکان زیست خود قرارداده‌است. بنابراین یک فرد زنده فقط جزئی از یک کلّ است. همه غرایز فردی و جمعی باید در جهت حفظ مجموعه و ادامه حیات او برنامه‌ریزی شده باشد؛ و شده است. منتهی درمورد انسان - خصوصاً - نکات دیگری هم هست که باید به آنها توجه کرد.

انسان با هوش و حافظه و زبان، می‌تواند دریافتهای خود را از محیط اطراف و حسّهای خود را با کلمات قراردادی جایگزین کرده و از مجموع این کلمات مفاهیم را ساخته و آنها را هم در حافظه خود نگهدارد و هم با زبان بدیگران منتقل کند. این خلق مفاهیم ذهنی و

انتزاع آنها و سپس بیان آنها، به انسان خصیصه‌ای انسانی داده که او را بکلی با همه موجودات دیگر متفاوت و مختلف ساخته است.

انسان از خود بعنوان یک فرد، یک تصویری دارد که آن را با لفظ «من» مشخص می‌کند. «من» در انسان، ابتدا محدوده‌ای در حد پوست بدن دارد. حفظ فرد انسان، حفظ من؛ یعنی سالم ماندن محدوده پوستی او؛ اما بدلیل فهم و هوش و حافظه، انسان محدوده این تصور را گسترش داده و آن را وسیعتر و دورتر از پوست بدن خود طراحی می‌کند. برای یک حیوان، تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما، چون در محدوده پوست بدن اثر می‌گذارد قابل درک و مهم و موجب تحرک است. اما انسان چون فهم و شعور و حافظه دارد، برای فردا و پس فردا و سالیان دیگر هم ذخیره‌سازی و تهیه مقدمات می‌کند تا آگاهانه و با طراحی خود برای آینده هم از نظر آب و غذا و فضای زندگی، تأمین و تضمین داشته باشد. کاری که حیوانات دیگر نمی‌توانند و نمی‌کنند.

انسان با غرایزش زنده می‌ماند و با فهم و هوش و حافظه‌اش، زنده‌ماندن را گسترش می‌دهد و زندگی آینده خود را هم سازماندهی می‌کند. اما در وجود آدمیزاد بر خلاف همه موجودات زنده، نیروی دیگری هم در کار است: فطرت

فطرت

فطرت نیرویی است که معمولاً در خلاف جهت غریزه و «من» عمل می‌کند.

وقتی انسان غذای خود را به گرسنه‌ای می‌دهد، یا با سختی و تحمل رنج و زحمت به بیمار یا گرفتاری کمک می‌کند، یا حتی جان خود را بخطر می‌اندازد تا دیگری را از خطر غرق و سقوط و آتش و... نجات دهد،... اینها همه درست برخلاف غریزه و در جهت نیروی دیگری عمل می‌کند که آن را «فطرت» می‌نامیم. غریزه کارش حفظ فرد و لذا خودخواهانه و وحشی و خشن است. فطرت در جهت حفظ نوع عمل می‌کند و لذا غیرخواهانه و انساندوستانه و لطیف و بلکه حق‌پرستانه و خیرخواهانه است. غریزه در تعارض من با منهای دیگر است؛ فطرت همراه و همدل با دیگران است. غریزه مادی است و فطرت معنوی.

آیه‌الله شهید، مرحوم استاد مطهری بیانی زیبا و ساده در این زمینه دارد: «انسان دارای دو خود، باین معناست که دارای یک خود واقعی و حقیقی و یک خود مجازی است که آن خود مجازی، ناخود است... ما یک خود داریم بعنوان یک خود شخصی و فردی، یعنی آنگاه که من می‌گویم «من» آنوقتی است که خودم را در برابر «من»‌های دیگر قرار می‌دهم و در واقع «من»‌های دیگر را نفی می‌کنم... هر اندازه که «خود» انسان جنبه شخصی و فردی در جدایی از خودهای دیگر پیدا کند، مربوط به «ناخود» اوست، یعنی مربوط به جنبه‌های

بدنی و تن است. ولی انسان در باطن ذات خود، یک خود حقیقی دارد که اصلاً حقیقت اصلی ذاتش، اوست... او همان چیزی است که قرآن از آن به بیان فَاذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (سوره حجر، آیه ۲۹) تعبیر می کند. یعنی یک حقیقتی است نه از سنخ ماده و طبیعت؛ بلکه از سنخ ملکوت و قدرت و از سنخ عالمی دیگر... اصلاً جنسش با دروغ ناسازگار است. او از سنخ قدرت و ملکوت است؛ پس با عجز و ضعف و زبونی ناسازگار است. از سنخ علم است و با جهل ناسازگار است. از سنخ نور است و با ظلمت ناسازگار است. از سنخ حریت و آزادی است؛ چون من واقعی انسان آزاد است. او چون از جوهر اراده و حریت و آزادی است پس با ضد آزادیها و ذلت و با بردگی اعم از اینکه انسان بخواهد برده انسان دیگری باشد یا برده شهواتش که ناخود اوست، ناسازگار است...^۱

در واقع آنچه را که ما در سطور قبل غریزه و من نامیدیم، استاد شهید با نام «ناخود» مشخص کرد و «خود واقعی» و «من واقعی» را به همان حقیقتی اطلاق نمود که ما با کلمه فطرت از آن یاد کردیم.

سخن زیبای دیگری را در این زمینه از مرحوم آیه الله بهاء الدینی رحمه الله علیه بخوانیم:

«انسان که خداوند در او هم نفس را بودیعه گذارده و هم عقل را، مختار است که یکی از این دو راه را انتخاب کند. یا دنبال بندگی و اطاعت خدا برود یا اینکه بدون قید و شرط در مادیات سیر کند و مرتکب هر کاری بشود. انسانی که

^۱ - تعلیم و تربیت در اسلام؛ استاد مرتضی مطهری؛ انتشارات صدرا؛ چاپ هفدهم؛ سال ۱۳۶۹؛ ص ۲۲۱ تا ۲۲۳.

آلودگی پیدا نکرده است، فطرتش بر هدایت و ایمان است و تجاوز به حقوق و حدود دیگران برخلاف مقتضای فطرت اوست. علی‌علیه‌السلام می‌فرماید:

فَإِنِّي وَلَدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ (نهج البلاغه، خطبه ۵۷)

من مولود فطری انسان هستم.

انسانهای شقی، مولود فطری نیستند. شاید، شقاوت، شبیه اعتیاد به موادّ افیونی باشد. با اینکه این اعتیاد، مقتضای نفوس بشری نیست؛ بعضی بآن مبتلا هستند... موجودی که خدا آفریده است، موجودی نیست که معصیت بخواهد، بلکه فطرت انسان، فطرت هدایت و ایمان و عبودیت است. انسان با معصیت خدا این فطرت را از دست می‌دهد... گمان نکنید که رحمت الهی فقط همین لباس و غذا و مشتهیات نفسانی است. رحمت الهی، رحمتی است که انبیاء و اولیاء داشتند...»^۱

امام خمینی رحمه‌الله علیه نیز فطرت را از نعمات مخصوص الهی برای انسان دانسته و آن را شامل خصوصیات می‌داند که همه افراد و آحاد بشر آن را واجدند مثل «عشق به کمال» که طبعاً بسوی کمال مطلق هدایت می‌کند و «عشق به راحت» که منجر به علاقه به بهترین و راحت‌ترین جاها یعنی بهشت می‌شود و لذا اعتقاد به توحید و معاد و بلکه نبوت و روح و ملائکه فطری و ذاتی بشر است.^۲ امام (ره) در جایی دیگر می‌گوید: «اینقدر نگویید من. این من همان شیطان است.»

^۱ - نردبان آسمان؛ مجموعه درسهای اخلاق آیة‌الله بهاء‌الدینی؛ تدوین اکبر اسلامی؛ انتشارات پارسایان؛ چاپ نهم؛ ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛

سال ۱۳۸۲

^۲ - چهل حدیث؛ امام خمینی؛ انتشارات رجاء؛ چاپ دوم؛ ۱۳۶۸؛ ص ۱۵۳ تا ۱۶۱.

شناخت «فطرت» انسان، در واقع شناخت اصلی‌ترین عنصر وجودی انسان است. تعلیم و تربیت اسلامی، براساس مفهوم و معنای فطرت شکل گرفته و سازمان داده شده است در حالیکه در فرهنگ اومانیستی و مادی غرب اساساً به فطرت توجه نشده و بکلی این معنا حذف شده است و بنیان روانشناسی غرب بر «من» و بر غریزه و خودخواهی ساخته شده است. در پایان این مجموعه از منابع اصیل و ارزشمند، مطالب نسبتاً مفصلی درباره فطرت عیناً نقل می‌کنیم. و از آنجا که با توجه به مفهوم فطرت میتوان «انسان کامل» را شناخت، بعضی از منابع درباره این مفهوم را هم ضمیمه کرده‌ایم که میتوان به آنها مراجعه کرد.

